



تقابل حکومت اسلامی و حکومت سکولار

پدیدآورده (ها) : سلیمانی امیری، عسکری
علوم سیاسی :: علوم سیاسی - دانشگاه باقرالعلوم (ع) :: زمستان 1384 - شماره 32
(ISC)
از 127 تا 144
آدرس ثابت : <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/269191>

دانلود شده توسط : rasa news
تاریخ دانلود : 11/06/1398

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

تقابل حکومت اسلامی و حکومت سکولار

تاریخ دریافت: ۸۴/۹/۱۶

تاریخ تأیید: ۸۴/۱۰/۵

عسکری سلیمانی امیری *

ناسازگاری حکومت اسلامی با حکومت سکولار با توجه به معنای این دو نوع حکومت بسیار روشن است و عقل در داوری بین دو حکومت با برهانی دانستن وجود خدا حکومت دینی و اسلامی را اجتناب‌ناپذیر می‌داند و در صورت شک، حکومت اسلامی به دلیل محتمل بودن وجود خدا حکومت الهی بر حکومت سکولار رجحان دارد و به همین دلیل حکومت سکولار نامحتمل است و فقط در یک صورت می‌توان حکومت سکولار را محتمل دانست که اثبات شود که مردم بالاصاله در برابر خدا دارای حق حاکمیت هستند در حالی که این با مالکیت علی‌الاطلاق خدا و حتی با محتمل بودن مالکیت علی‌الاطلاق وی ناسازگار است.

واژه‌های کلیدی: حکومت اسلامی، حکومت سکولار، مالکیت خدا، مردم، حق حاکمیت مردم، مشروعیت

حکومت.

مقدمه

هدف این مقاله بررسی سازگاری یا ناسازگاری حکومت اسلامی با حکومت سکولار است. مقصود من از حکومت اسلامی، حکومتی است که قوانین آن بر اساس اراده تشریحی خداوند سبحان تنظیم



شده و به اجرا درمی‌آید و حاکمان در این حکومت، به اراده تشریحی خداوند، عهده‌دار این منصب هستند. بنابراین برای رسیدن به اراده خدای متعال باید از متد و روش علمی قابل قبول پیروی کرد. برای این که مقصود از حکومت سکولار روشن شود، ابتدا باید معنای سکولاریزاسیون (Secularization) و سکولاریسم (Secularism) روشن شود. سکولاریزاسیون را به معنای نادینی، دنیوی کردن، جداانگاری دین و دنیا و دین زدایی معنا کرده‌اند. و سکولاریسم را به اعتقاد به اصالت امور دنیوی، غیر دین‌گرایی، نادینی‌گری، جدا شدن دین از دنیا و غیر دینی معنا کرده‌اند. بنابراین حکومت دینی حکومتی است که قوانین آن با خدا و دین او ارتباط دارد. و شاخصه حداقلی حکومت سکولار این است که به اراده خدا و دین او بی‌ارتباط است. لذا در میان انواع مختلف حکومت سکولار نوعی حکومت سکولار قابل فرض است که یا حاکمان آن به واسطه خود مردم انتخاب می‌شوند یا قوانین آن را خود مردم تنظیم می‌کنند و صد البته در این حکومت رضای خدای متعال هیچ دخالتی ندارد.

اگر دو تعریف حکومت اسلامی و حکومت سکولار را با هم مقایسه کنیم، ناسازگاری این دو حکومت بسیار روشن است. بنابراین نه تنها معتقدان به حکومت سکولار، با دخالت دین در عرصه حکومت و روابط اجتماعی موافق نیستند، بلکه با ورود دین در این عرصه مخالف هستند. بنابراین، نظریه حکومت سکولار با نظریه حکومت دینی در ستیز است و بین این دو نمی‌توان آشتی برقرار کرد. البته کسانی خواسته‌اند با حفظ حکومت سکولار جای دین را در این میدان باز گذارند، به گونه‌ای که دین با حکومت سکولار سر سازش داشته باشد. البته این گروه مدعی نیستند که حکومت دینی است، بلکه مدعی‌اند حکومت سکولار با دین، ستیزی ندارد. این باور با ناسازگاری بلکه ستیزه‌گری حکومت سکولار با حکومت دینی هم‌خوانی ندارد. اینک به این مسئله می‌پردازیم و اشکال‌های آن را بیان می‌کنیم.

حکومت اسلامی یا حکومت سکولار

بحثی که در این عنوان مطرح می‌شود، کاملاً بحث فلسفی و متد آن عقلی محض است؛ یعنی این بحث که آیا حکومت اسلامی حق است و باید بدان گردن نهاد - چنان که اکثر مسلمانان مطرح می‌کنند - یا حکومت سکولار حق است و باید بدان پای بند بود از موضع عقلانی مورد دآوری قرار می‌گیرد.

اگر به متون دینی اسلام (آیات و روایات) مراجعه شود، به وضوح مشخص می‌شود که اسلام دارای حکومت است. جای هیچ‌گونه تردیدی نیست که معتقدان به این دین قبل از آن که به استدلال‌های

عقلی توجه کنند، به دلیل وجود آیات و روایاتی که به وضوح دال بر ولایت و حکومت اسلامی است به حکومت اسلامی به عنوان یک نظریه باور دارند. اما ما در صدد هستیم - فارغ از ادله نقلی - بررسی کنیم که آیا عقل حکومت اسلامی را می‌پذیرد. به عبارت دیگر، آیا عقلاً می‌توان مفزعی یافت و زیر بار حکومت دینی و اسلامی نرفت یا آن که عقل ما را به حکومت دینی ملزم می‌کند؟

قبل از هر چیز باید کل نظام هستی را مورد توجه قرار دهیم. از نظر معتقدین،^۱ خداوند سبحان تنها حقیقت هستی‌ای است که تمام هستی مخلوق اوست و تنها مالک بی‌بدیلی است که کل هستی از آن اوست. بنابراین، خود انسان نیز در این نظام هستی مخلوق خدا و مملوک اوست. از سوی دیگر، انسان در نظام هستی موجود مختاری است که کم و بیش می‌تواند در بخشی از آن تصرف کند. با فرض این که انسان به طور تکوینی مخلوق خدا و مملوک او است و خدا تکویناً او را مختار و قادر بر تصرف بخشی از نظام هستی آفریده است، اولین پرسشی که مطرح می‌شود این است که آیا او عقلاً و قانوناً - نه تکویناً - می‌تواند و حق دارد در مقدرات خود تصرف کند؟ مثلاً آیا بشر حق دارد سنگی بردارد و بر سر دیگری یا حتی بر سر خود بکوبد؟ و با او خود را از بین ببرد؟ یا جنگلی را تخریب کند؟ یا از میوه جنگل برای ادامه حیات خود مصرف کند؟ یا هزاران نوع تصرف دیگر انجام دهد؟ حتی آیا انسان حق دارد در خود تصرف کند؟ مثلاً چشمانش را حرکت دهد و به این سو و آن سو نگاه کند؟ یا مثلاً پاهایش را جابه‌جا کند؟

ممکن است این پرسش‌ها خیلی خنده‌دار جلوه کند، ولی اگر انسان خودش مالک خودش نیست و نیز مالک هر آن چیزی که می‌تواند تکویناً در آنها تصرف کند نیست از چه راهی می‌توان گفت او عقلاً و قانوناً می‌تواند در خود و در غیر خود تصرف کند؟ تنها راه معقول در تصرف یا غیر خود این است که این تصرف با اذن صاحب و مالکش باشد. معنای این گفته این است که معتقدان به خدا باید تنها خداوند متعال را حاکم بدانند و هیچ کس در هیچ چیزی حق حکومت ندارد، مگر به اذن او. این استثنا از این جهت است که اگر او حاکم است و تنها او اولاً و بالذات حق تصرف دارد، چگونگی اعمال ولایت و حکومتش نیز به اختیار خودش است. لا یسئل عما یفعل و هم یسئلون^۲ پس او می‌تواند بخشی از حکومتش را به این صورت اعمال کند که دیگری را بر بخشی از امور مسلط کند و حاکم گرداند. بنابراین، کسی که معتقد به خداوند باشد، عقلاً راهی ندارد، جز این که به حکومت خداوند تن دهد. لذا اعتقاد به خدای متعال و نفی حکومت او ناسازگاری درونی دارد، زیرا معنای نفی حکومت خدا در بخشی از مملکتش این خواهد بود که خدای مالک و صاحب تصرف در همه چیز مالک و صاحب تصرف در همه چیز نیست. بنابراین حکومت او بر همه چیز سیطره دارد و هیچ چیز از حکومت او بیرون نیست. در این استنتاج حتی یک مورد را نمی‌توان استثنا کرد، زیرا اگر موردی را از حکومت خدا



بیرون کنیم، بدین معناست که در همان مورد خدای مالک و صاحب تصرف، مالک و صاحب تصرف نیست. معنای استدلال و استنتاج بالا این است که هر نوع حکومتی که برای هر کس در نظر گرفته می‌شود یا به اذن تشریحی و قانونی خداست و آن حکومت خداست و حق می‌باشد یا به اذن تشریحی خدا نیست و در این صورت عقلاً مصداق بارز خروج از قانون و تشریح است و مصداق حکومت طاغوت است؛ یعنی حکومت کس یا کسانی که عقلاً و قانوناً صاحب حکومت نیستند.

ممکن است گفته شود که در استدلال فوق حکومت خداوند متعال اثبات نشده است، زیرا در استدلال گذشته حکومت خدا مبتنی بر اعتقاد شخص به وجود او شده است. بنابراین تا صحت اعتقاد شخص به اثبات نرسد، حکومت خدا اثبات نشده است. به عبارت دیگر، اگر خداوند موجود باشد، آن گاه حکومت او حق است. مادامی که وجود خدا به اثبات نرسد و صرفاً شخص یا اشخاصی دم از اعتقاد به خدا بزنند کافی نیست که از حکومت خدای متعال سخن گفت.

البته همان طور که متذکر شدیم وجود خدا در این پژوهش اصل موضوع است، بنابراین حکومت خدا با فرض وجود داشتن خداست. اگر کسی وجود خدای متعال را نپذیرد، در این صورت او به حکومت خدا باور ندارد. ولی باید توجه داشت، صرف نپذیرفتن خدا دلیل نمی‌شود که خدا نیست و حکومتی ندارد. بنابراین، لاقلاً باید وجود خدا و حکومت او را محتمل دانست. مگر آن که کسی استدلال کند که وجود خدا محال ذاتی است، پس اگر خدای واحد وجود دارد، حکومت او حق است و اگر حکومت او حق است، هر حکومت دیگری عقلاً و قانوناً باطل است. بنابراین سکولاریسم، باطل است و به هیچ وجه نمی‌توان درستی آن را پذیرفت.

ممکن است گفته شود که سکولاریسم، دین ستیز نیست، بلکه تنها دین‌گریز است. ولی باید دانست رفض دین در عرصه اجتماع جز ستیزه با آن چیزی دیگری نمی‌تواند باشد. خلاصه اگر در جامعه‌ای احکام دینی در عرصه اجتماعی - نه در عرصه فردی - حاکم باشد، آیا سکولاریسم تلاش می‌کند وضعیت موجود را به سود ایده‌های خود بر هم زند یا وضعیت را مطلوب می‌داند. روشن است چنین وضعیتی را نامطلوب می‌داند و خواهان تغییر آن به وضعیت مطلوب است. نه تنها خواهان تغییر وضعیت موجود است، بلکه اگر بتواند با استفاده از اهرم‌های مختلف جامعه را به سمت مطلوب خود می‌کشانند.

تا این جا معلوم گردید که عقلاً مفزعی از حکومت خدا نیست و به هیچ وجه نمی‌توان حکومت سکولار را توجیه کرد. اما اگر کسی به وجود خدا باور نداشته باشد یا معتقد نشود که حکومت او حق است و گردن نهادن به آن وظیفه است، در این صورت آیا می‌توان عقلاً حکومت غیر دینی، یعنی حکومت سکولار داشت یا خیر؟ خواهیم گفت در این صورت هم عقلاً حکومتی باید انتخاب شود که

حکومت خدا باشد، یعنی حکومت باید بر اساس دستورهایی باشد که ادعا می‌شود آنها فرامین خدا هستند. مثلاً هر مسلمانی باور دارد که ارشادهایی که در قرآن آمده یا دستوراتی که پیشوایان دین داده‌اند فرامین الهی و غیر قابل تخلف است. بنابراین کسانی که به خدا باور ندارند باید عقلاً زندگی اجتماعی را بر اساس آن تنظیم کنند و عقلاً نمی‌توانند از آن تخلف کنند، زیرا یا ما در واقع تحت سیطره حکومت تشریحی خدا هستیم یا تحت سیطره حکومت او نیستیم؛ اگر تحت سیطره حکومت خدا باشیم، قطعاً باید بر اساس فرامین او زندگی اجتماعی را سامان دهیم و حکومت در این فرض باید حکومت خدا باشد؛ اگر تحت سیطره حکومت او نباشیم، معلوم می‌شود که به کلی آزاد هستیم و می‌توانیم هر گونه خواستیم زندگی خودمان را تنظیم کنیم. فرض دوم در صورتی قابل قبول است که اثبات کنیم که تحت سیطره حکومت خدا نیستیم. ولی نمی‌توان گفت ما تحت سیطره حکومت خدا نیستیم، جز این که اثبات شود خدایی نیست، قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین^۳، زیرا اگر خدایی باشد، نشان داده‌ایم که حکومت او سیطره دارد.

اما اگر برای ما معلوم نباشد که خدایی هست، در این صورت اگر بر اساس فرامینی که ادعا می‌شود فرامین الهی است عمل کنیم هیچ ضرر نکرده‌ایم. اما اگر بر اساس خواسته خود عمل کنیم که این خواسته مطابق با فرامینی که ادعا می‌شود الهی‌اند نباشد و در واقع آنها فرامین الهی باشند حکومت حقی را زیر پا گذاشته‌ایم. بنابراین اگر امر بر کسی مشتبه شود و نداند که واقعاً خدا و حکومت او حق است، باز چاره‌ای ندارد جز این که به روابط اجتماعی‌ای تن دهد که ادعا می‌شود آنها فرامین و قوانین خدا هستند. البته معنای این سخن این نیست که هر کس ادعایی کرد که این فرمان خداست، ما بلافاصله باید آن را بپذیریم، بلکه باید در جست و جوی شواهدی قابل قبول باشیم که بتوان ادعا کرد این مدعیات می‌تواند فرمان خدا باشد.

قرآن پیام خدا

شکی نیست که ادعای مسلمانان این است که قرآن کلام خداست که بر قلب پیامبر اسلام نازل شده است. این ادعا با معیار پذیرفته شده علمی به اثبات رسیده است. از نظر تاریخی، قطعی است که پیامبر اسلام در میان مردم قریش می‌زیست و تا چهل سالگی ادعای نبوت نداشت. زندگی او در این چهل سالگی هیچ نقطه تاریکی ندارد، و در میان مردم آن چنان به راست‌گویی و درست‌کرداری شناخته شده بود که به او لقب «امین» داده بودند. بنابراین، از نظر تاریخی در مورد چنین شخصی احتمال دروغ و ادعای کذب نامعقول است. حال چنین شخص امینی ادعای بسیار بزرگی را مطرح می‌کند و سخنان بسیار بلندی را بر زبان جاری می‌کند و می‌گوید این قرآن است که خداوند بر قلب من



نازل فرموده است و هدایت برای بندگان است. بنابراین اگر راست‌گویی بگوید آن چه می‌گویم سخن خداست، پس حقیقتاً آن گفته سخن خداست، باید این سخنان را سخن خدا دانست. به این ترتیب سخن خدا در چنین شرایطی ثابت می‌شود و معلوم می‌شود که قرآن کلام خداست. حال اگر این قرآن دستوراتی به مردم داده باشد، مردم ملزم می‌شوند بدان عمل کنند. و اگر این دستورات ناظر به حکومت و اجتماع باشد، مردم موظف هستند بر اساس آن حکومت را تنظیم کنند. بنابراین، اگر در قرآن راجع به حکومت‌داری سخنی به میان آمده باشد، باید حکومت بر اساس آن تنظیم شود. و نیز اگر قرآن برای حکومت‌کسانی را معرفی کرده باشد، باید فقط همان کسان زمام امور را به دست گیرند. بنابراین، عقل حکم می‌کند در صورتی که پیام خدا ثابت شده باشد، بدان گردن نهیم و عقلاً و قانوناً هیچ راه‌گریزی از حکومت خدا نیست. پس جمع شواهد و قرائن تاریخی ثابت می‌کند که محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله پیامبر خداست و قرآن نازل شده بر قلب مبارک اوست.

از سوی دیگر، خداوند قادر مطلق است و هیچ کس در برابر او قدرتی ندارد. بروز قدرت از هر کس و در هر جا مظهر قدرت خداست. حتی در آن جایی که قدرت به ظاهر علیه دین او باشد باز قدرت خداست که قدرت‌نمایی می‌کند. بنابراین او غالبی است که هرگز مغلوب واقع نمی‌شود. چنین خدای غالب غیر مغلوبی ادعا می‌کند که قرآن پیام من است و هر کس گمان کند که قرآن پیام خدا نیست، مثل قرآن بیاورد. قرآن با صراحت و قاطعیت تمام اعلام می‌دارد که هیچ کس توان آوردن کتابی همانند آن را ندارد و حتی اگر همه آدمیان با یک‌دیگر همکاری کنند قدرت چنین کاری را نخواهند داشت: قل لئن اجتمعت الانس والجن علی أن یأتوا بمثل هذا القرآن لا یأتون بمثله و لو کان بعضهم لبعض ظهیراً.^۴ و نه تنها قدرت آوردن کتاب کاملی مثل قرآن را ندارد، بلکه قدرت، به آوردن ده سوره از آن را ندارند. ام یقولون افتراه قل فأتوا بعشر سور مثله مفتریات و ادعوا من استطعتم من دون الله ان کنتم صادقین^۵ و حتی قادر به آوردن یک سوره یک سطر هم نخواهند بود: ام یقولون افتراه قل فأتوا بسورة مثله و ادعوا من استطعتم من دون الله ان کنتم صادقین.^۶ این خدای قادر متعال است که ادعا می‌کند که من مغلوب نمی‌شوم و می‌گوید: و ان کنتم فی ریب مآ نزلنا علی عبدنا فأتوا بسورة من مثله و ادعوا شهدائکم من دون الله ان کنتم صادقین فان لم تفعلوا و لن تفعلوا فاتقوا النار التي وقودها الناس والحجارة اعدت للكافرين.^۷ قرآن کلام خدا و مخلوق اوست. بنابراین از مصادیق ممکن الوجود است، همان طور که سخن گفتن من و شما هم از مصادیق ممکن الوجود است. وقتی دو کلام خدا را با هم مقایسه کنیم، ممکن است یکی از جهت یا جهاتی بر دیگری برتری داشته باشد. بنابراین، فرض کلام سومی که برتر از این دو کلام باشد، عقلاً ممکن است. حال ادعای خداوند این است که اگر قرآن را گمان ندارید که کلام خدا باشد،

پس شما می‌توانید دست به دست هم دهید و کلامی بیاورید که برتر و بالاتر از آن باشد. تنها در یک صورت این کار برای شما ناممکن است که این قرآن کلام خدا باشد و خدا خواسته باشد که برتر از آن کلام آورده نشود. یعنی خدا خواسته باشد که با مردم در کلام تحدی کرده باشد، در این صورت کسی نمی‌تواند برتر و بالاتر از آن بیاورد چرا که او غالب غیر مغلوب است. حال اگر کسی باور ندارد می‌تواند مانند آن بیاورد.

از سوی دیگر، تاریخ گواهی می‌دهد که پیامبر(ص) از نخستین روز اظهار دعوتش، با دشمنان سرسخت و کینه‌توزی مواجه شد که از هیچ‌گونه تلاش و کوششی برای مبارزه با این آیین الهی، کوتاهی نکردند و پس از ناامید شدن از تأثیر تهدیدات و تطمیع‌ها، کمر به قتل حضرت بستند و بعد از هجرت هم بقیه عمر شریفش را در جنگ‌های متعدد با مشرکان و هم‌دستان یهودی گذراند. دشمنان پیامبر برای نابودی او حاضر بودند دست به هر کاری بزنند. بنابراین اگر آوردن کتابی مانند قرآن کریم امکان داشت هرگز از آن صرف نظر نمی‌کردند.

لزوم پیروی از قرآن در حکومت

تاکنون معلوم گردید که خدای متعال وجود دارد. بنابراین او مالک همه هستی است و در نتیجه هیچ کس در مملکت او حق هیچ تصرفی در هیچ چیز حتی تصرف در خودش را ندارد، مگر به اذن خدا. نیز معلوم گردید که اگر کسی در وجود خدا مردد باشد، باز به مقتضای عقل باید به دستوراتی که ادعا می‌شود دستورات و فرامین خداست عمل کند. همچنین نشان دادیم که شواهد تاریخی ثابت می‌کند که قرآن کتاب خداست و نیز تحدی قرآن نیز شاهد دیگری است که قرآن پیام خداست. بنابراین، اگر مضمون بخشی از آیات الهی لزوم پیروی مردم از خدا و گروهی خاص در امور اجتماعی و حکومتی باشد، باید مردم بدان پای‌بند باشند و راه‌گریزی از آن وجود ندارد. با توجه به نکات فوق قرآن هر دستوری را متوجه ما کرده باشد، الزام‌آور است و باید به آن عمل کنیم. این حکم عقلاً عام است و در هر عرصه‌ای چه فردی و چه اجتماعی دستوری برسد باید اطاعت شود. حتی اگر در کیفیت اطاعت هم دستوری برسد نباید از آن تخلف کرد. اگر اجرای حکومت الهی به کسانی واگذار شده باشد، کسی حق ندارد در آن دخالت کند. بنابراین اگر در دین خدا کسانی به عنوان حاکمان الهی معرفی شده باشند، باید از آن‌ها اطاعت شود و اگر از غیر آن‌ها اطاعت شود، هر چند برای پیاده کردن احکام الهی باشد، حکومت طاغوت است و مورد رضایت خدا نخواهد بود. قرآن، لزوم پیروی از پیامبر را تأکید فرموده است: یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم...^۸. در این آیه نه تنها اطاعت خدا و پیامبر واجب گردید، بلکه اطاعت «اولو الامر» نیز واجب گردید. حال باید «اولو الامر» را



بشناسیم که اطاعت آنان هم بر ما واجب شده است. برای تفسیر اولوا الامر طبق دستور خداوند باید به پیامبر او مراجعه کنیم، چرا که قرآن اولاً: در ادامه می‌فرماید: ... فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله والرسول ان کنتم تؤمنون بالله والیوم الآخر ذلک خیر و احسن تأویلاً^۹. بنابراین اگر حاکمان بعد از رسول مورد اختلاف واقع شوند، باید به رسول خدا مراجعه شود و او بیان کند که پس از او چه کس یا کسانی عهده‌دار حکومت خواهند بود و ثانیاً: تفسیر و تبیین قرآن بر عهده رسول خدا گذاشته شد: وانزلنا الیک الذکر لتبیین للناس ما نزل الیههم و لعلهم یتفکرون^{۱۰}. جابر بن عبدالله انصاری از رسول خدا پرسید: «اولوا الامر» که اطاعت‌شان مقرون به اطاعت شما شده چه کسانی هستند؟ پیامبر فرمودند:

هم خلفائی یا جابر وائمة المسلمین من بعدی. اولهم علی بن ابی طالب، ثم الحسن، ثم الحسین، ثم علی بن الحسین، ثم محمد بن علی المعروف فی التوراة بالباقر - سترکه یا جابر، فاذا لیقته فاقرأه مئی السلام - ثم الصادق جعفر بن محمد، ثم موسی بن جعفر، ثم علی بن موسی، ثم محمد بن علی، ثم علی بن محمد، ثم الحسن بن علی، ثم سقّی و کنیتی حجة الله فی ارضه و بقیته فی عباده ابن الحسن بن علی...»^{۱۱}

از نظر شیعه در عصر غیبت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه) بر اساس روایاتی که از اولوا الامر به ما رسیده و نیز بر اساس ادله عقلی و نقلی دیگر و الیان بر مردم به اذن خداوند عده خاصی هستند که از آنها به ولی فقیه تعبیر می‌شود. مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

بنابراین در مکتب اسلام و در مذهب شیعه حکومت تنها برای خداست و تنها برای کسانی است که خداوند اذن حکومت را به آنها داده است. لذا حکومت سکولار به هیچ وجه با دین‌داری سازگاری ندارد. به عبارت دیگر سکولاریسم و حکومت دینی عقلاً سازگاری ندارند. جمع بین سکولاریسم و حکومت دینی در واقع جمع بین دایره و نادایره است. حکومت دینی، یعنی حکومتی که بر پایه اراده تشریحی خداست و حکومت سکولار بر پایه خواست مردم بدون خواست خداست و این دو با هم جمع نمی‌شوند.

دفاع از سکولاریسم و نقد آن

بعضی از حکومت سکولار مبتنی بر آرای عمومی دفاع کرده‌اند، ولی در عین حال خواسته‌اند از نوعی حکومت دینی، که مخالف با مبانی حکومت سکولار نباشد، حمایت کنند. دفاعیه ایشان از سکولاریسم به قرار زیر است:

این دفاعیه ضمن تقسیم باورها به باورهای ناظر به واقعیات (facts)؛ باورهای ناظر به ارزش‌ها

(values)؛ و باورهای ناظر به تکالیف (obligations)؛ و نیز ضمن تقسیم باورها، به هر قصد و نیتی که بر زبان آورده شوند، به دو دسته کلی: باورهای انفسی (subjective) و باورهای آفاقی (objective)، ادعا می‌کند که باور انفسی قابل ارزیابی منطقی و معرفت‌شناختی نیست؛ زیرا این باورها به ذوق و سلیقه مربوط‌اند و ضمن تقسیم باورهای آفاقی که درباره عالم واقع ادعایی می‌کنند، به باورهای بالفعل غیر قابل تحقیق مثل باور به وجود اکسیژن در فلان کهکشان که در وضع کنونی ما صدق و کذب آن قابل تحقیق نیست؛ و باورهای بالفعل قابل تحقیق مثل سمی بودن فلان قارچ، ادعا می‌کند که:

باورهای انفسی و آفاقی بالفعل غیر قابل تحقیق در زندگی جمعی ما که شامل تصمیم‌گیری‌ها در امور سیاسی، اقتصادی، قضایی، جزایی، بین‌الملل، تعلیم و تربیت می‌شود می‌توانند راه بیابند. و وقتی این دو دسته می‌توانند در زندگی جمعی راه پیدا کنند که صاحبان زندگی به این راه‌یابی رأی مثبت داده باشند. این جا رأی دادن تنها روش درست است.

از سوی دیگر - و این مهم‌تر است - رأی دادن در زندگی جمعی هم فقط در این مورد درست است. رأی دادن در امور انفسی و آفاقی بالفعل غیر قابل تحقیق هم ممکن و هم مطلوب است. اما رأی‌گیری در امور آفاقی بالفعل قابل تحقیق درست نیست. مثلاً آیا معقول است که مردم رأی دهند که وزن این لیوان - که بنا به فرض می‌خواهد مبنای تصمیم‌گیری در زندگی ما قرار گیرد - پنجاه گرم است یا بیش از آن یا کمتر از آن؟ چون وزن لیوان یک امر آفاقی بالفعل قابل تحقیق است و وقتی امری چنین بود ما حق نداریم به آرای مردم رجوع کنیم. ما در این جا معیاری داریم که بیرونی و آفاقی است و مورد قبول همه است و با آن می‌توانیم بفهمیم وزن لیوان چقدر است. اما از آن طرف، در امور انفسی یا در امور آفاقی بالفعل غیر قابل تحقیق کسی نمی‌تواند بگوید بدون رجوع به آرای عمومی رأی من یا رأی کسانی که با من هم‌فکر هستند مبنای تصمیم‌گیری قرار گیرد، زیرا در این صورت یک نوع ترجیح بلامرجح عملی پیش می‌آید. ترجیح بلامرجح عملی یکی از مصادیق بی‌عدالتی است. چون فرض این است که امر یا انفسی است یا آفاقی بالفعل غیر قابل تحقیق، لذا در وضع کنونی اصلاً نمی‌فهمیم رأی تو صادق است یا کاذب؛... در این جا چاره‌ای نداریم جز این که بگوییم حال که همه این آرا از حیث رجحان مساوی‌اند، آن رأی که اکثریت ما به آن رأی می‌دهیم همان مبنای تصمیم‌گیری قرار بگیرد. این جا عدالت اقتضا می‌کند که ما ترجیح بلامرجح عملی نداشته باشیم. لذا به پسند و خوش‌آیند عمومی رجوع می‌کنیم.^{۱۲}

خلاصه مبانی سکولاریسم در این تقریر این شد که باورهای انفسی و باورهای آفاقی بالفعل غیر قابل تحقیق در صورتی می‌توانند در زندگی جمعی راه یابند که صاحبان زندگی به آن رأی داده باشند

و در باورهای آفاقی بالفعل غیر قابل تحقیق رجوع به آرای عمومی پذیرفتنی نیست.

لوازم منفی سکولاریسم

۱. دفاعیه سکولاریسم در این تقریر فرض گرفته است که حاکمان یک جامعه در تصمیم‌گیری‌های جمعی دو وظیفه دارند:

الف) در اموری که بالفعل قابل تحقیق است؛ مثلاً در مورد تصمیم به این که آیا سیگار کشیدن در جامعه ممنوع شود یا نشود؟ یا تولید یا واردات سیگار ممنوع شود یا نشود؟ این دفاعیه حاکمان را موظف می‌کند که در این موارد نباید به پسند مردم توجه کنند؛ زیرا از نظر علمی ثابت شده است که مثلاً سیگار کشیدن مضر به فرد و جامعه است. بنابراین حاکمان باید تصمیم‌گیری‌شان را بر اساس دست‌آوردهای علمی قرار دهند نه بر اساس پسند افراد.

حال آیا حاکمان بر اساس معیارهای علمی باید تصویب بکنند که تولید، مصرف و واردات و خرید و فروش سیگار به کلی ممنوع است؟ آیا نباید مصالح کلی جامعه را در نظر گرفت؟ اگر حاکمان بدانند که مصرف، تولید، واردات، خرید و فروش سیگار به کلی ممنوع شود مردم علیه حاکمان قیام می‌کنند، باز هم باید این ممنوعیت قانونی شود؟ به نظر می‌رسد ممنوعیت در این شرایط اصلاً معقول نیست. بنابراین در تصویب قانون یا حتی در اجرای قانون علاوه بر تحقیقات علمی باید به اقبال و عدم اقبال مردم هم توجه کرد. اگر قانون زمینه اقبال در جامعه نباشد به جای تصویب قانون حاکمان وظیفه دارند زمینه تصویب قانون را فراهم کنند.

ب) در امور انفسی و آفاقی بالفعل غیر قابل تحقیق، حاکمان وظیفه دارند که مبنای تصمیم‌گیری در این امور را تنها بر اساس میل و رغبت عمومی با مراجعه به آرای عمومی قرار دهند و به هیچ وجه از این دفاعیه تخطی نکنند.

آیا واقعاً چنین طرحی قابل اجرا است؟ فرض کنید بر اساس اطلاعات پذیرفته شده مثلاً تأسیس فرودگاه برای شهری ضروری باشد، بنا به فرض اول، حاکمان باید بدون در نظر گرفتن میل و رغبت مردم این کار را عملی کنند. حال این فرودگاه در کجا قرار داده شود آیا در شمال یا جنوب شهر یا در شرق یا غرب شهر؟ فرض کنید تحقیقات علمی احداث فرودگاه در شمال و شرق را به طور مساوی، مساعد اعلان کند. حال آیا باید برای انتخاب یکی از آن دو به آرای عمومی مراجعه کرد؟ یک شهر به هزاران طرح نیاز دارد که به لحاظ علمی باید اجرا شود و در کیفیت اجرای هر یک از آنها راه‌های زیادی وجود دارد که قطعاً بعضی از آنها از نظر علمی بر بعضی دیگر ترجیح ندارند، آیا ممکن است در همه این امور، که یکی بر دیگری ترجیح ندارد، به آرای عمومی مراجعه کرد؟



بنابراین، این طرح صرف نظر از این که از جهت نظری درست باشد یا نباشد به لحاظ عملی اصلاً قابل اجرا نیست، لذا قابل قبول به نظر نمی‌رسد.

۲. این طرح، فرض می‌گیرد که دسته‌ای از شهروندان جامعه موظفند قانون‌گذاری و اجرا کنند و همه شهروندان از جمله قانون‌گذاران و مجریان به قوانین مصوب گردن نهند پس همه شهروندان موظف هستند از قانون اطاعت کنند.

اما چرا شهروندان باید از قوانین اطاعت کنند؟ مگر کسی بر آنها حقی دارد که آنها باید اطاعت کنند؟ این الزام از کجا و با چه معیاری است؟ مخصوصاً اگر این الزامات به نفع شخص نباشد؟ ممکن است گفته شود که اطاعت از قانون در مجموع به نفع جامعه است. لکن بحث در این است که با چه الزامی می‌توان، شهروندی را متقاعد کرد که باید مطیع قانون باشد، هر چند به نفع او باشد.

۳. جامعه‌ای را در نظر بگیرید که در آن حکومتی وجود نداشته باشد و فرض کنید که در آن جامعه فرهیختگانی هستند که می‌توانند حکومت را به عهده بگیرند و بر اساس طرح فوق یا طرح دیگری که به گمان آنها جامعه و شهروندان را به سمت عدالت سوق می‌دهد جامعه را اداره کنند و فرض کنید که این دانشمندان فرهیخته به دلیل این که حکومت‌داری، لوازمی دارد، که به سود شخصی آنها نیست. حال چه راه‌حلی می‌توان ارائه داد که آنها را متقاعد کند که این منصب را بپذیرند. با توجه به این که آنها ممکن است در ادامه استدلال بگویند که پذیرش این منصب برای صاحب منصبان نیز الزاماتی را به همراه دارد که منافات با اصل آزادی آنها دارد.

پاسخ نیافتن این پرسش‌ها فقط در صورتی است که سکولاریسم؛ یعنی دخالت ندادن خدا را در عرصه زندگی اجتماعی پذیرفته باشیم. اما با چه معیاری باید سکولاریسم را بپذیریم؟ آیا عقلاً ملزم هستیم که سکولاریسم را بپذیریم؟ تحقیقات گذشته نشان داده است که نه تنها ملزم به پذیرش سکولاریسم نیستیم، بلکه باید در مقابل، حکومت دینی را بپذیریم؛ هر چند به لحاظ نظری وجود خدا اثبات نشده باشد. بالاتر از این حتی اگر وجود خدا تنها گزینه محتمل باشد باز باید حکومت ما بر اساس حکومتی که ادعا می‌شود حکومت دینی است تنظیم شود و ما ملزم هستیم آن را بپذیریم.

طبق دیدگاه مقابل سکولاریسم، اگر جامعه‌ای دارای حکومت نباشد شهروندان موظف‌اند حکومت تشکیل دهند و تا جایی که ممکن است عدالت اجتماعی را بر اساس آن چه گفته می‌شود فرمان الهی است پیاده کنند.

۴. این دفاعیه باورهای آفاقی را به بالفعل قابل تحقیق و بالفعل غیر قابل تحقیق تقسیم کرده است و پذیرفته است که در آفاقی بالفعل قابل تحقیق اصلاً درست نیست که به آرای مردم مراجعه شود. پس اگر گزاره‌ای واقعاً صادق باشد و در تصمیم‌گیری جمعی بتواند مینا قرار گیرد باید بر اساس



آن عمل کرد و نباید منتظر آرای عمومی بود، هر چند یک نفر به چنین گزاره‌ای اذعان کند. حال اگر حقایقی را انبیا دیده و به حقانیت آن رسیده‌اند این حقایق برای آنها باورهای بالفعل قابل تحقیق بلکه بالاتر بالفعلی که صدقشان تحقیق شده است می‌باشد. بنابراین، اگر این باور مبنای حکومت قرار گیرد قطعاً مصداق عدالت است.

حال در فرض بالا اگر برای اکثر قریب به اتفاق مردم باورهای انبیا از نوع باورهای غیر قابل تحقیق بالفعل باشد و فرض کنید که اکثریت هم نخواهند حکومت دینی باشد و فرض کنید نبی‌ای چون پیامبر اسلام با خون جگر بخواهد در برابر اکثریت بایستد و حکومت دینی تشکیل دهد که تاریخ اسلام نشان می‌دهد شخص پیامبر اسلام چنین کرده است، آیا این عمل پیامبر مصداق عدالت نیست؟ آیا به جرم این که اکثریت، شعور بالای انبیا را در درک و دریافت حقایق ندارد، می‌توان عمل آنها را حمل بر بی‌عدالتی کرد؟

ممکن است گفته شود که معیار صدق و کذب گزاره، پذیرش عموم مردم است و چون دریافت‌های انبیا مشمول محک و معیار عام صدق و کذب نیست نمی‌توان به آن توجه کرد.

ولی باید توجه داشت که ممکن است گزاره‌ای صادق باشد و برای صدق آن در عمل نتوان معیار عمومی یافت ولی معنای سخن این نیست که این گزاره بالفعل قابل تحقیق نیست. اگر گزاره‌ای بالفعل قابل تحقیق نباشد باید برای هیچ کس قابل تحقیق نباشد. مثلاً شما هیچ راهی ندارید که گرسنگی من را درک کنید و بنابراین گزاره «من گرسنه‌ام» را نمی‌توانید تحقیق کنید، ولی معنای این سخن این نیست که این گزاره قابل تحقیق نیست. این گزاره برای من که در حال رنج گرسنگی هستم بالفعل قابل تحقیق و مُحَقَّق است. دریافت‌های انبیا هم دریافت‌های خصوصی است که دیگران به این دریافت‌ها راه ندارند ولی معنای این سخن این نیست که باورهای انبیا بالفعل قابل تحقیق نباشد.

حتی به فرض این که باورهایی مانند گرسنگی من بالفعل غیر قابل تحقیق باشد و من آن را مبنای حکومت قرار داده باشم، از چه راهی می‌توان گفت که ترجیح بلا مرجح انجام داده و به عدالت رفتار نکرده‌ام؟ مگر انسان‌ها در تصمیم‌گیری جمعی صاحب حق هستند تا اگر دیگران برای آنان تصمیم گرفته باشند به عدالت رفتار نکرده باشند؟ بحث بر سر این است که آیا خدایی وجود دارد که مالک همه چیز از جمله انسان‌ها است و تا زمانی که ثابت نشود خدایی نیست و اثبات نشود که انسان قانوناً مالک خود است و خودش قانوناً حاکم بر سرنوشت خود است نمی‌توان گفت او در سرنوشت خود حق دارد. تمام تعالیم انبیا این بوده است که انسان بالذات چنین حقی ندارد مگر آن که خدا به او ارزانی کرده باشد.

نسبت سکولاریسم در تقریر فوق با حکومت دینی

مدافع سکولاریسم، پس از تقریر سکولاریسم مورد اذعا در صدد مقایسه بین حکومت دینی (حکومتی که تصمیم‌گیری‌های جمعی در آن همه بر اساس معتقداتی در ناحیه هستی‌شناسی، انسان‌شناسی، وظیفه‌شناسی و اخلاق که در دین و مذهب وجود دارد) و بین سکولاریسم برآمد تا سازگاری یا ناسازگاری آن را بیان کند.

وی می‌گوید:

اگر معتقدات و باورهای دینی (یعنی اعتقادات، عبادیات و اخلاقیات؛ در ناحیه مابعد الطبیعه، انسان‌شناسی و اخلاق) از نوع آفاقی بالفعل قابل تحقیق باشد، در این صورت مردم بخواهند یا نخواهند، موافق باشند یا نباشند، حکومت باید حکومت دینی باشد؛ لذا حتی اگر همه هم مخالفت کنند باز باید حکومت بر اساس آن باورهای دینی باشد. اما اگر مبانی باورها، آفاقی بالفعل غیر قابل تحقیق یا احیاناً انفسی باشند، آن وقت فقط در صورتی می‌توان حکومت دینی داشت که مردم به آن رأی دهند.

اما - و هزار اما - گزاره‌ها و باورهای دینی از نوع گزاره‌های آفاقی بالفعل قابل تحقیق نیستند. گزاره‌های دینی آفاقی اند، ولی بالفعل غیر قابل تحقیق اند. مبنای این سخن این است که گزاره‌های مابعدالطبیعی دینی گزاره‌های انسان‌شناسی دینی و گزاره‌های اخلاقی دینی، هیچ کدام چنان اثبات نشده است که در علوم مختلف چیزی را اثبات می‌کنیم.

او ضمن برشمردن چهار دسته علوم اثبات‌پذیر: علوم برهانی (proof) مانند علوم منطقی و ریاضی؛ علوم تجربی یا تأییدپذیر مانند علوم انسانی و طبیعی؛ علوم تاریخی که ویژگی آن عدم ایقان است در عین حال فی الجمله بعضی از امور آن اثبات‌پذیرند و علوم شهودی که باز فی الجمله می‌توان صدق و کذب مدعیات گزاره‌های آن را پذیرفت و اشاره به این که اثبات به معنای واقعی فقط در علوم دسته اول راه دارد؛ مدعی می‌شود:

آن چه در دین گفته می‌شود - که به لحاظ رتبه، اول عقاید مابعد الطبیعی است، بعد عقاید انسان‌شناختی و نهایتاً عقاید اخلاقی - هیچ کدام با هیچ یک از چهار میزان فوق (ریاضی - منطقی - عقلی، تجربی انسانی و طبیعی، تاریخی و شهودی) به نحو بالفعل قابل تحقیق نیست. مهم‌ترین عقیده دین اعتقاد به وجود خداست. آیا به نظر شما تا کنون دلیل قاطعی برای وجود خدا اقامه شده که هیچ کس نتوانسته باشد در آن مناقشه بکند؟

اکنون از انضمام آن سخن قبلی به این سخن که هیچ یک از سه قسم گزاره‌های دینی بالفعل قابل تحقیق نیستند نتیجه می‌شود که حکومت دینی هیچ توجیهی ندارد؛ زیرا نمی‌توان



مبنای تصمیم‌گیری‌ها را امور بالفعل غیر قابل تحقیق قرار داد ولی به آرای مردم رجوع نکرد. مدافع ضمن تأیید مخالفت سکولاریسم با حکومت دینی و ضمن این ادعا که حکومت سکولار ثابت شده است، مدعی می‌شود با وجود مبانی سکولاریسم، حکومت دینی در شرایط خاصی می‌تواند پدید آید، به نحوی که با مبانی سکولاریسم ناسازگار نباشد. و شرایط را این گونه برمی‌شمرد:

۱. جامعه‌ای باشد که اکثریت افراد (و در صورت ایده‌آل و آرمانی، همه) بگویند ما به باورهای دینی بالفعل غیر قابل تحقیق دل‌بستگی داریم و همان‌ها را مبنای حکومت خود می‌دانیم و می‌خواهیم در جامعه‌ای که خودمان آن را می‌سازیم باورهای دینی مبنای تصمیم‌گیری‌های جمعی باشد. در این صورت می‌توان حکومت دینی داشت که با سکولاریسم هم سازگار باشد.

۲. دوام این حکومت تا وقتی است که آن آرا را پشت سر خود داشته باشد. به محض این که مردم گفتند «دیگر نمی‌خواهیم»، از آن پس نمی‌توان گفت حکومت دینی است.

پس، با احراز سه ویژگی می‌توان حکومت دینی داشت:

۱. همه یا اکثریت مردم جامعه قبول داشته باشند که گزاره‌ها و باورهای دینی بالفعل قابل تحقیق نیستند؛

۲. قبول داشته باشند که این گزاره‌ها در عین این که بالفعل قابل تحقیق نیستند باید مبنای تصمیم‌گیری آنان باشد؛

۳. این گزاره‌هایی که مردم می‌خواهند مبنای تصمیم‌گیری در زندگی جمعی‌شان باشد، مطابق تفسیری باشد که خودشان از آن گزاره‌ها دارند و می‌خواهند، نه این که صورتی ظاهری از یک گزاره را به آنان نشان دهند و آنها هم بپسندند و بخواهند، ولی بعداً در عمل چیز دیگری از آب درآید.^{۱۳}

خلط مقام ثبوت و اثبات

مدافع سکولاریسم با این گمان که باورهای دینی اثبات نشده‌اند از سکولاریسم دفاع می‌کند گویا همین که حقانیت دین اثبات نشود، حکومت سکولار اثبات می‌شود در حالی که این خلط مقام ثبوت و اثبات است. توضیح مطلب این که در مقام ثبوت؛ یا باورهای دینی حق‌اند و در این صورت حکومت قابل قبول تنها حکومت الهی و دینی است و لاغیر یا چنین نیست که باورهای دینی حق باشند و در این صورت حکومت سکولار تنها حکومت قابل قبول است و غیر آن مورد تأیید نیست. اما باید توجه داشت که این منفصله حقیقی است که نه جمع آن ممکن است و نه رفع آن، لذا در مقام اثبات قطعی و برای پذیرش هر یک از دو طرف بدون چون و چرا یا باید مستقیماً همان طرف اثبات شود یا طرف مقابل نفی شود. بنابراین، دفاع مدافع از سکولاریسم به این دلیل که تاکنون هیچ باور دینی به اثبات

نرسیده است قابل قبول به نظر نمی‌رسد، زیرا یا باید مستقیم سکولاریسم اثبات شود یا کذب باورهای دینی اثبات شود. قل هانوا برهانکم ان کنتم صادقین^{۱۴} خوب است طراح سکولاریسم تنها و تنها اثبات کند که «خدا وجود ندارد». از این جا ضعف این استدلال وی روشن می‌شود که گفت:

«مهم‌ترین عقیده» دین اعتقاد به وجود خداست. آیا به نظر شما تا کنون دلیل قاطعی برای وجود خدا اقامه شده که هیچ کس نتوانسته باشد در آن مناقشه بکند؟

دلیل قاطع این نیست که هیچ کس نتواند در آن مناقشه کند، تا بلافاصله گفته شود که به هر حال فیلسوفی در گوشه‌ای یافت می‌شود که آن را نمی‌پذیرد، بلکه برای ضعف برهان باید منطقاً بطلان صورت استدلال یا بطلان حداقل یکی از مقدمات را نشان داد.

وانگهی برای این که نشان داده شود که وجود خدا بالفعل قابل تحقیق نیست کافی نیست که نشان داده شود که همه برهان‌هایی که تا کنون اقامه شده است از نظر صورت یا از نظر ماده منطقاً و عقلاً قابل خدشه است؛ باید اثبات کند که در شرایط کنونی نمی‌توان اثباتش کرد. به نظر می‌رسد که مدافع با این گمان که وجود خدا هنوز اثبات نشده آن هم صرفاً بر اساس این گمان که در برهان‌های موجود خدشه شده است پس برهان‌های موجود خدشه‌دار هستند نتیجه گرفت که وجود خدا بالفعل غیر قابل اثبات است.

شرط حقیانیت دینی بودن حکومت

مدافع سکولاریسم ادعا می‌کند که در یکی از دو صورت زیر می‌توان دم از حکومت دینی زد یا همه باورهای دینی بالفعل قابل اثبات باشند؛ آن گونه اثباتی که در علوم مختلف سراغ داریم در حالی که باورهای دینی این گونه اثبات نشده‌اند، یا باورهای دینی از نوع آفاقی بالفعل غیر قابل اثبات یا از نوع باورهای انفسی باشند و همه یا اکثر مردم به حکومت دینی بر اساس این باورها رأی مثبت داده باشند.

اولاً: همان طور که اشاره کردم این ادعا که هیچ یک از باورهای دینی اثبات نشده‌اند مدعای بدون دلیل است. آیا همه کتاب‌های دینی استقرا شده است و ادله ناظر بر باورهای آن بررسی شده است که منطقاً و عقلاً نامعتبرند؟

ثانیاً: این ادعا که گزاره‌های دینی باید با یکی از معیارهای پذیرفته شده در علوم اثبات شوند تا حکومت دینی بدون استناد به آرای مردم اثبات شود وگرنه تنها راه اثبات حکومت دینی رأی همه یا اکثریت مردم است ادعای بدون دلیل است، زیرا برای اثبات حکومت دینی بدون استناد به آرای مردم کافی است نشان دهیم حکومت دینی بدون استناد به آرای مردم بر حکومت سکولار عقلاً ترجیح دارد



بدون این که حتی یک گزاره دینی را اثبات کرده باشیم. و ما پیش تر اثبات کرده ایم که با فرض تساوی باور به وجود خدا و عدم آن از حکومت خدا، که علی الادعا حکومت خدا است، نمی توان سرباز زد، زیرا حکومت خدا یکی از احتمالات است که اگر حق باشد و بدان گردن ننهیم دچار خسران ابدی شده ایم و اگر حق نباشد و گردن نهاده باشیم چندان ضرر نکرده ایم و عقل در میان این دو محتمل ملزم به پذیرش احتمالی است که احتمال زیان آن کمتر باشد. بنابراین کمترین شرط برای حقانیت دینی بودن حکومت این است که اثبات کنیم که حکومت دینی بدون استناد به آرای مردم بر حکومت سکولار رجحان دارد.

یک بحث دیگر این است که آیا هر حکومتی که مبتنی بر آرای مردم باشد می تواند حکومت سکولار باشد یا خیر؟ ادعای مدافع سکولاریسم این است که حکومت مبتنی بر آرای مردم سکولار است و بحث دیگر این است که آیا حکومت دینی با حکومت سکولار می تواند سازگار باشد؟ وی ادعا می کند اگر حکومت سکولار مبتنی بر آرای مردم باشد و مردم هم رأی داده باشند که حکومت مبتنی بر باورهای دینی آفاقی بالفعل غیر قابل تحقیق و باورهای دینی انفسی باشد، در این صورت حکومت هم دینی است و هم سکولار است. ضمن این که حکومت سکولار را صرفاً به معنای حکومت مبتنی بر آرای مردم در نظر گرفتن نه به معنای حکومت مخالف با دین، تا اندازه ای غریب به نظر می رسد، پرسش این است که وصف دینی بودن حکومت و وصف مبتنی بر آرای مردم بودن بر چه اساس و معیاری است؟ روشن است که حقانیت حکومت به مشروعیت آن است نه به مقبولیت آن، حال اگر مردم پذیرفته اند که حکومت بر اساس باورهای دینی باشد در این صورت حکومت صرفاً دینی است و دیگر مبتنی بر آرای مردم نیست، بلکه مردم صرفاً آن را پذیرفته اند. اگر گفته شود که مشروعیت صرفاً به این است که مردم از این نوع حکومت خوششان می آید و بدان گردن می نهند و هیچ ربطی به دینی بودن باورها ندارد؛ در این صورت متّصف کردن چنین حکومتی به دینی، وجهی ندارد.

مدلی که برای سکولاریسم در این طرح ارائه شده است، مبتنی بر آرای عمومی است که تصمیم گیری های جمعی در آن، بر اساس معتقداتی در ناحیه هستی شناسی، انسان شناسی، و وظیفه شناسی و اخلاق است که هیچ یک از آنها بالفعل قابل تحقیق نیست یا از نوع باورهای انفسی است. در این مدل فرقی ندارد که مردم متدین باشند و این باورها را باورهای دینی بدانند یا متدین نباشند و این باورها را باورهای غیر دینی قلمداد کنند. بر اساس این مدل حاکمان باید تمام تصمیم گیری های شان را بر اساس باورهای مردم تنظیم کنند و هرگاه مردم از رأی خود پشیمان شده باشند بلافاصله حکومتشان و جاهت قانونی و مشروعیت خود را از دست می دهد. در این مدل هر تصمیم گیری باید مستند بر آن باورها و بر اساس تفسیر عمومی باشد. بنابراین باید در هر

تصمیم‌گیری‌ای مجموعه‌ای از باورهای مختلف را که در یک تصمیم‌گیری مؤثرند در نظر گرفت و بررسی کرد که فهم و تفسیر آن باورها نزد اکثریت کدام است تا همان تفسیر و فهم را مبنای تصمیم‌گیری قرار داد. حاکمان در این حکومت مانند یک ماشین حسابی هستند که صرفاً داده‌ها را تحلیل می‌کنند. آیا اساساً اجرای چنین مدلی امکان وقوع دارد؟ آیا می‌توان درباره یک تصمیم، مجموعه باورهای دخیل در آن تصمیم را بررسی کرد و رأی عموم را به دست آورد. اساساً این مدل به هیچ وجه قابل اجرا نیست.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی



پی‌نوشت‌ها

۱. وجود خدا به عنوان یک باور برهانی اصل موضوع مفروض است.
۲. انبیاء (۲۱) آیه ۲۳.
۳. بقره (۲) آیه ۱۱۱.
۴. اسراء (۱۷) آیه ۸۸.
۵. یونس (۱۰) آیه ۳۸.
۶. هود (۱۱) آیه ۱۳.
۷. بقره (۲) آیه ۲۳ - ۲۴.
۸. نساء (۴) آیه ۵۹.
۹. همان.
۱۰. نحل (۱۶) آیه ۴۴.
۱۱. غایة المرام (ط قدیم)، ج ۱، ص ۲۶۷؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۱۲۳؛ منابع المودة، ص ۴۹۴؛ رک: آموزش عقاید، ج ۲، ص ۱۵۰.
۱۲. مصطفی ملکیان، سکولاریسم و حکومت دینی، در مجموعه سنت و سکولاریسم، (تهران: مؤسسه فرهنگی صراط، ۱۳۸۱)، ص ۲۴۶ - ۲۵۸.
۱۳. همان.
۱۴. بقره (۲) آیه ۱۱۱.

